



از: م. ع. م.

پژوهشی به اجمال در فرهنگ شرق جنبه های مترقی عرفان و تصوف ایران

این پژوهش در فرهنگ شرقی و متون شرقی است که دور دیگری از مراحل تکامل را طی میکند حتی وقتی بود پایان رنجها و دردهای آدمی را در وصول به مرحله نیروانا می داند معتقد است که در نیروانا نوعی خاص از فعالیت پر جوش و خروش وجود دارد. در نظر او «نیروانا» خاموش شدن یا خاموش ساختن تمایلات نادرست است نه نابودی مطلق (۱). بدینگونه می بینیم که اصیل ترین و ریشه دارترین مظاهر فکری و فرهنگی هند - به عنوان جامعه ای کهنسال از سرزمین شرق با همه میانه رویی ها و اعتدال و آرامش ظاهری از اندیشه جنب و جوش و شور و شعله پویندگی و سیر و سلوک به سوی کمال عاری و خالی نبوده است.

یک سرود قدیمی از همان مجموعه اوپانیشادها با این ترجیع بند پایان می پذیرد که «چارای واتنی، چارای واتنی» یعنی «ای مسافر پیش برو، پیش برو» (۲)؛ جز نمایی ژرف به پیشرفت و تکامل هیچ عاملی نمی تواند تداوم و پیوستگی و پایداری فرهنگ قدیم و قومی چون فرهنگ هند را در طول هزاران سال حفظ کند.

«شرق در برابر ورزش تندباد قد خم کرد.

با بردباری و تواضعی عمیق گذاشت که سیاهیان صاعقه آسا بگذرند.

و آنگاه دوباره در اندیشه فرو رفت.»

این نظریه که اعتقاد به پیشرفت و تحرک در فرهنگ سستی مشرق زمین وجود ندارد، و شرقیان فکر تحول خواهی و تحریک طلبی را همراه با ره آوردها و دستاوردهای مادی و معنوی تمدن غرب از فرنگیان اقتباس کرده اند، اگر از روی غرض نباشد حداقل مولود بی اطلاعی است. فرهنگ کهنسال شرق از همان آغاز با جوش و جنبش و تب و تاب جستجوگری و کشف و کاوش حقایق همراه بوده، و در پی فهم پاسخهایی بر راز و رمز حیات - هیچگاه از نامل و تفکر باز ایستاده است.

در اوپانیشادها - یکی از کتب مقدس هندیان - که زمان تالیف آنها به حدود هشتصد سال قبل از میلاد می رسد این عبارت به چشم می خورد: «چرا باد نمی تواند آرام بماند؟ چرا اندیشه آدمی آرام ندارد؟ چرا و در جستجوی چه چیز آب جاری میشود و نمی تواند لحظه ای از جریان باز بماند؟» به گفته نهری، اندیشه در اوپانیشادها همواره نا آرام و در تلاش و تکاپوست، و از لابلای سرودها و منظومه ها و تمایلات نغمه و پر مغز این اثر کهنسال، تلاطم روح بزرگ و کوشنده و پیکارجویی را احساس می کنیم که در طی طریق به سوی کمال از هیچ نشیب و فرازی نمی هراسد. چیزی به نام عدم مطلق وجود ندارد، و هر عدسی سر آغاز وجود

در نظر محققین غربزده ما غالباً این دراندیشه فرو رفتن و تمرکز فکری و دماغی - که جلوه دیگری از جوش و جذبه و تکاپو و جستجو در راه کشف حقایق ، و دست یافتن بر طریق وصول به کمال و اعتلاء معنوی است باسکون و رکود و توقف اشتباه میشود .

نه تنها اندیشه شرقی از عنصر تحرك و جنب و جوش عاری نیست بلکه غالب اشکال فکری و فرهنگی شرق ، و اکثر تمایلات روحی و معنوی عمیقی که در قالب مذاهب و مسالک شرقی تجلی کرده است چیزی جز تظاهری از مخالفت و پیکار با سنتها و نظامات ظالمانه نبوده است . بیهوده نبود که طبقه برهمنان با بودا و تعلیماتش طریق عناد و لجاج پیش گرفتند و بر ضد اندیشه‌های او به ستیزه‌جویی پرداختند چرا که در وجود بودا شخصیت انقلابی مومن و تزلزل ناپذیری را می‌دیدند که به مظلوم و مفسد نظام اجتماعی یورش می‌برد و با بسیاری از سنتها و آداب و رسوم ظالمانه عصر خویش سرنازگاری داشت . منتها این ناسازگاری و پیکار همانند بسیاری از آرمانها و اندیشه‌های عارفانه شرق در پوشی آرام و ملایم و بر مسالمت تظاهر می‌کرد و همچون اقیانوس پهناوری بود که علی‌رغم سطح صاف و بی‌توج آن ، چشمه‌هایی جوشنده در اعماق داشت . از این نظر ، شباهت‌های بسیار می‌توان میان فرهنگ هند و فرهنگ ایران یافت چرا که حتی در تصوف ایران نیز آنقدر که شور و هیجان و میل به تحرك و تحول فکری و معنوی ، و نفرت از سنتها و انتظامات بیدادگرانه - می‌بینیم روح سازش و آشتی با مفسد و مظلوم و به قول مولانا جلال‌الدین رومی « ناموسهای پوسیده » مشهود نیست .

مضربین غربزده ما با یک نگرش سطحی به شکل مسخ شدگی از تصوف به کوره راه این توهم می‌افتند که گویا مقصد نهائی این مکتب چیزی جز تبلیغ در یوزگی و گوشه‌نشینی و اعراض و انزوا از تلاش و جد و جهد و سخت‌کوشی و مبارزه نیست . غافل از آنکه اگر صومعه‌داران ریا کار و پشمینه پوشان حیل‌گر و مکاری پیدا شدند که با استفاده از سلفه‌لوحی و بی خبری خلق بساط عوام فریبی گسترده و دام تزویر نهادند و مکتب نورانی تصوف و عرفان را به دکان و دکه پرنکبشی برای پو کردن چیب و کیسه خویش تبدیل کردند این فضیحت دلیلی بر بطلان آن مشرب معالی نمی‌تواند بود .

در طول روزگاران این تراژدی به اشکال مختلف در جوامع بشری تکرار شده است که مکاتب و مسالک انسانی ، و آرمانها و اندیشه‌های ترقیخواهانه‌ای در دست مردمی حریص و طماع و قدرت طلب به آفت مسخ و تحریف دچار شده و انسانهای بیشمار را به فلاکت و تیره روزی نشانده است .

زور و ظلم و ستم سخیف خالی نبوده ، و صفحات فرهنگ و ادب قدیم و قویم ایران نیز مشحون است از چنین فریادها و آواهای معترضانه و صلاهای مردانه‌ای .

فراموش نکنیم که اساساً مکتب تصوف ایران در حکم نوعی جنبش و مقاومت منفی در برابر سنت تعبد و تقلید کورکورانه ، و جمود و رکود ذهنی علماء ظاهرین و فقهای قشری - و بعنوان مظهری از اعتراض و طغیان مردم روشن‌بین بر ضد ظلم و بیداد حکام و توانگران زمانه پای به عرصه وجود گذاشت ، و این معنا را بخوبی می‌توان در آثار عارفان آزاده و بلند نظر ایران - و بخصوص در اشعار پیش کسوت و سرحافه شاعران عارف پیشه یعنی حکیم سنائی غزنوی جستجو کرد . عقائدی که او در قالب مضامین ساده ، و در عین حال پر مغز اثر مشهور خود (حدیقه‌الحقیقه) ظاهر ساخت چندان با مخالفت خشکه مقدس‌ها و ظاهر بینان زمانه مواجه شد که ناجوانمردانه او را تکفیر کردند ، و کتاب او را کتاب ضلال شمرند ، و کار عناد و لجاج و بدخواهی ایشان نسبت به حکیم به جایی رسید که بهرامشاه غزنوی ، با همه علاقه و اراداتی که به حکیم داشت او را مطرود بارگاه خود کرد و لطف و عنایت خویش را از وی باز گرفت و به گفته بعضی از مورخین او را مجبوس ساخت (۳) .

نه تنها در عرف سنائی ، بلکه در عرف سایر عارفان اصیل و آزاده‌ای که در طریق تصوف به او اقتدا کردند توقف و جمود ، مرادف مرگ و نیستی است ، و حتی حرکت و جنبشی هم که هدف و مقصد خلاقه و مثبتی در پی نداشته باشد و در راهی بسوی کمال و اعتلاء معنوی سیر نکند محکوم و ملعوم است . در « مصیبت‌نامه » اثر فناپذیر شیخ فریدالدین عطار - عارف بزرگ و بلند پایه قرن ششم هجری - به حکایت تمثیلی آسیا سنگی بر می‌خوریم که شیخی با تحمل رنج و مرارت فراوان آن را به دوش می‌کشد و از آنکه اصحاب خود می‌آورد تا با استفاده از آن ، آسیائی بنا کند . از قضا سنگ از ارتفاع سقوط میکند و در هم می‌شکند و هر قطعه آن به گوشه‌ای میفتد . اصحاب به دروغ خواری و تحسر می‌نشینند و ناله و ندبه میکنند که آن همه رنج و زحمت ضایع ماند و آرزوی ساختن آسیا نقش بر آب شد . آنگاه عطار آن دیدگاه شیخ در شکستن آسیا سنگ ، نوعی راز و رمز معنوی می‌بیند و حکمی عبرت انگیز و پند آموز از آن اخذ میکند . شیخ میگوید آسیا سنگ از آن روی در هم شکست تا خود را از سر - کشتگی نجات دهد . سنگ از اینکه شبها و روزهای بیشمار بگرد خود بچرخد و به هیچ هدف و مقصدی نرسد در رنج و عذاب بود . پس شکسته شد تله‌ای آن سرگشتگی خلاص شود ، و آرامش و سکون

در عین حال هیچ زمانه‌ای از فریاد اعتراض آزاد مردان بر ضد " ابدی را ابدی بقراره و تالیف می و تحرك بی ثمر ترجیح داد .

پروژه کتاب علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



جنبه های مترقی عرفان و تصوف (بقیه)

هر جنب و جوش و تحرکی دلیل سرزندگی و خلاقیت و سازندگی است. فرد حیران و بی هدف نیز دائماً بیقرار و نا آرام است اما این بیقراری و سرگستگی را نباید با تحرك واقعی و تلاش و تکاپو در راه وصول به کمال اشتباه کرد، آن حرکت و جنبشی از خلاقیت و پشتکار و شور و نشاط معنوی نشان دهنده دارد که هدف و مقصد معقول و ثمر بخشی فرا روی خود داشته باشد و سالک را از سکون و رکود فکری و سرگستگی و اضطراب و حیرت ناشی از احساس بوجی و بیهودگی زندگی، برهاند. ناموس جاودانه طبیعت - از دیدگاه عارف کامل بر تکامل استوار است. حتی در ماوراء مرگ و نیستی، روح آدمی از سیر تکامل و تطور باز نمی آید، و تمامی کائنات از ذیروح و بیروح - یوشگر راه بی انتهای هستند که از سرحد وجود آغاز می شود و با هر دمی، وجود دیگری را آغاز میکند. بنگرید که این حدیث را مولانا جلال الدین رومی با کلام سحر آمیز خود چگونه بیان میکند:

از جمادی مردم و نامی شدم / وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم / پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
جمله دیگر بیسرم از بشر / تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو / کل شیئی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پسران شوم / آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون از غنوم / گویدم کسانا الیه راجعون

هنر مولانا همین است که پیچیده ترین مفاهیم علمی و فلسفی را در قالب دلنشین ترین و شیرین ترین مضامین ادبی به خواننده عرضه میکند و ظرافت و مهارت و تسلط او بر این شیوه چندان است که به تنهایی عوام کوچک و بازار، بلکه خواص فکور و دل آگاه و مشکل پسند نیز مجذوب و مفتون کلام او میشوند. با استفاده از چنین شیوه ظریف و استادانه ای است که او نیز نظیر مرشد خود حکیم سنائی غزنوی، سوزنهای پست و سخیف و سنتها و یا به قول خودش ناموسهای پوسیده را سخت پست انتقاد میگیرد.

مولانا در یکی از قصه های مثنوی، مردم جیون و زیون زمانه را به آن مخنثی تشبیه میکند که در بیابان به گله ای گوسفند رسید. او از چوپان پرسید که آیا این گوسفندهای تو مرا می گزند؟ چوپان گفت: اگر مرد هستی و هست مردانه در تو هست این گوسفندها همه مطیع تو هستند و آزاری ی تو نمیرسانند اما اگر جیون و زیون باشی هر یک از این گوسفندها به از هائمی تبدیل خواهند شد که دردمی ترا خواهند بلعید. از نظر مولانا - ناموسهای پوسیده روزگار نیز حکم همان گوسفندان، و مردم ترسو حکم همان مخنث را دارند. اگر فضیلت مردانگی و استغناء و گذشت بود تو نباید ناموسها و سنتهای غلط زمانه مقهور تو خواهند شد اما اگر به جنب و جوش و تصوف و تذبذب، توان پایمردی و استقامت نداشته باشی در کام اژدهای نفس خواهی رفت، و به سراسیمه خفت و ذلت در خواهی غلطید.

تهور سنت شکنی و اعتراض بر ضد تبحر و تعصب ظاهر بینان، به پیروی از افکار سنائی در اشعار مولانا نیز تجلی میکند، آنچه که میگوید:

ما زقرآن مغز را برداشتیم / پوست را بپهر خسران بگذاشتیم
و در جای دیگر خطاب به جوانان عصر خویش صلا در می دهد که

بند بگسل باش و آزاد ای پسر / چند باشی بند سیم و بند زر
هنوز ظن این آوای مردانه مولانا در فضای محنت زده و ماتم بار این سرزمین بلاکشیده در آن روزگار خاموش نشده بود که صدای بلند آواز و رسا و کلام پرشور و سنت شکنانه آزاد مرد دیگری غریب و ولوله در جان شیخ و شاب افکند:

از این سموم که بر طرف انجمن بگذشت / عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترلی
براستی کدام آزاد مردی می تواند با بیخ تر و فصیحتر از او، بپادگری اصحاب قدرت، و تباهی و ظلمت اوضاع روزگار خویش را در قالب کلامی چنین دلنشین و صمیمانه و پرشور تصویر کند که:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان / کردم سوال صبحم از پیر می فروش
گفتا گفتنتی است سخن گرچه محریمی / در کش زبان و پرده نگه دار و می بنوش
اندیشه بلند و تابناک حافظ هیچ ارزش حقیر و فرومایه ای را نمی پذیرد و هر سنت پوسیده و ریاکارانه ای را - هر چند ریسه دار و نافذ و پرمهابت باشد و از قدرت و سولت صاحبان زور و زر نیرو بگیرد محکوم و

مطروحه می باشد:

فقیه مدرسه دی مست بود وقتوی داد / که می حرام، ولی به زمال اوقاف است
ریا حلال شمارند و جام باده حرام / زهی طریقت و ملت، زهی شریعت و کیش
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب / چون نیک بنگری همه توور می کنند (۴)
حافظ، به عنوان شاخص ترین چهره فرهنگ و ادب ایران از جمود و سخت گیری و تعصب گریزان است. هر اندیشه ای در محضر او تنها با معیار حقیقت و اصالت آزادگی محک می خورد، و این تقاد و تناقضی که در اشعار خواجه شیراز به چشم می خورد گذشته از آنکه آیت و علامتی از رشد و تحول فکری يك انسان آزاده در طول مراحل عمر اوست، بر آزادگی و وارستگی وی از هر نوع جمود روحی گواهی می دهد. حتی وقتی یشمینه صوفی را وسیله ریاکارانه ای برای پوشش منکر و حیا و دروغ تشخیص می دهد هشدار می دهد که:

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد / ای بسا غرق که مستوجب آتش باشد
او نه تنها طومار افکار و سنن کهنه و فرسوده زمان خود را در می نوردد بلکه در پیله ذوق و اندیشه خویش نیز هرگز محبوس نمی ماند، و بیش از تزویر و ریا و نارو و تیرنگ پشمینه پوشان، از آن می ترسد که عواطف و غناؤ خود او جامد و تغییر نا پذیر بماند و در پوسته ای سخت از تعصب و تعق، به تصلب و خفقان فکری دچار شود:

غلام همت آنم که زبر چرخ کبود / زهرچه رنگت تعلق پذیرد آزاد است
حافظ از خصم خطا گفت نگیریم براو / ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

مفسرین غرب زده ما بی آنکه رد چنین افکار تابناک و درخشانی را در آثار سخنوران و متفکرین ایران بگیرند و در تجلیات روح و اندیشه ایشان تحقیق و تعمق کنند فرهنگ گذشته ما را به سکون و رکود و سنت رسمی محکوم میکنند و اصل ترین اندیشه ها را - ندیده و نشناخته - به عنوان معیوباتی پوسیده و ارتجاعی و عقب مانده محکوم و مردود می شمارند. البته آنها اینستکه مظاهر و جریانات فکری گذشته را با موازین و معیار های امروز می سنجند و از این اصل ساده و بدیهی غافل می مانند که هر پدیده فکری و معنوی را باید با ضوابط زمان خویش مورد ارزیابی و قضاوت قرار داد.

ممکن است جنبه هایی از تصوف و عرفان از دیدگاه دانش و معرفت امروز، کهنه و پوسیده و بی ارزش جلوه کند ولی به صرف اوهام و خرافاتی که گاه به گاه در لابلائی بعضی آثار مصوفین به چشم می خورد نمیتوان بر عرفان و تصوف ایران یکسره خط بطلان کشید. اگر به دیده انصاف بنگریم خواهیم دید که حتی آن گوشه نشینی و عزلت و انزوائی که عرفای ما در زمانه خویش توصیه میکردند دعوت به بیکارگی و بطالت بود بلکه حتی در عمق این توصیه نیز نوعی عنصر مقاومت و مبارزه نهفته بود.

دنیای ظلم و زور و مکر و فریب و سالوس، و لذتهای حقیر زندگی در نظر گاه عرفان مانده تنها قابل عشق ورزیدن و تعاق خاطر داشتن نیست بلکه هر نوع اعراض و امتناع از در آویختن با آن، در حقیقت نوعی مبارزه و بیکار عملی با مقاصد و معایب و مظاهر منحط زندگی است.

به بیان دیگر، کنارگیری و انقطاع از چنین عرصه آلوده و ننگینی به مفهوم انتخاب بطالت و بیهودگی و تنبلی و بیکارگی نمی تواند بون بلکه به عکس، این گوشه گیری، خود اولین مرحله از جهاد و جوشندگی و بعثت روحی و فکری بر ضد فساد و تباهی است، و کمترین نتیجه چنین عزلتی آنستکه از غلظت و شدت فساد و آلودگی - به مقیاس افرادی که از سازش یا آن امتناع کرده اند - میکاهد. وقتی مردمی را نتوان به فدا کاری و گذشت از لذات حقیر زندگی، و بیکار و مجاهده با هوسهای پست برانگیخت لاف در قالب اعراض و انقطاع و گوشه نشینی و عزلت میتوان از سازش ارواح ضعیف و مذنب با فساد جلوگیری کرد، و مردمی که از جهنم رذائل مادی با پس میکشند در حقیقت، با تمرین گذشت و فداکاری، شرط اولین قدم در طی طریق فضیلت و آزادگی را بجای آورده اند.

۱ و ۴ - از کتاب کشف هند - تالیف جواهر لعل نهرو - ترجمه

۳ - نقل از مقدمه « حدیقه الحقیقه » به تصحیح مدرس رضوی . ۱۱

۴ - دیوان حافظ - به تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی .